

رہائے زنانہ در روسیہ قبل و بعد از انقلاب اکٹبر

الیزابتا روسے
برگردانہ:
آوا بیات، پریسا یگانہ



رهایی زنان در روسیه (قبل و بعد از انقلاب اکتبر)

نویسنده: الیزابتا روسی

برگردان: پریسا یگانه، آوا بیات

طراحی جلد و صفحه بندی: سینا اعتمادی



انتشارات پروسه

www.processgroup.org

۱۳۹۱

رهاییِ زنان در روسیه (قبل و بعد از انقلابِ اکتبر)

الیزابتا روسی

این مقاله را برای گرامی داشتِ روزِ جهانیِ زنان منتشر می‌کنیم. این مقاله چگونگیِ بسیاری از رویدادهای منفردِ مربوط به زنان در جریان انقلاب اکتبر را فراتر از هر مبارزه‌ی دیگری که قبل و بعد از آن اتفاق افتاده را نشان می‌دهد. این مقاله ابتدا در ۱۸ جولای ۲۰۰۲ در شماره‌ی پنجمِ نشریه‌ی "In difesa del marxismo" بخشِ تئوریکِ مجله‌ی مارکسیستیِ ایتالیاییِ "FalceMartello" منتشر شده است.

فهرست

مقدمه	۷
زنان در دوره‌ی سلطنت تزارها	۱۰
انقلاب ۱۹۰۵ روسیه و جنبش بورژوایی فمینیستی	۱۶
حق رای جهانی	۲۲
نقش تشکیلات زنان طبقه‌ی کارگر در دورانی که ۱۹۱۷ را ساخت	۲۵
انقلاب ۱۹۱۷	۲۸
حزب بلشویک زنان را بعد از انقلاب سازمان‌دهی می‌کند	۳۸
مشکلات حل نشده‌ی بعد از انقلاب روسیه	۴۱
انحطاط استالینسم	۴۹

مقدمه

انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه مهم‌ترین رویداد تاریخ این کشور در مبارزه برای رهایی زنان بود. درک این رویداد فهم تکامل جنبش رهایی زنان تا به امروز را آسان‌تر می‌کند. اما مسائلی فراتر از آن نیز برای درک این جنبش لازم است. تجربه‌ی مبارزات شگفت‌انگیز زنان بلشویک، مملو از درس‌هایی مهم برای ما و نمونه‌ای از روشی موثر برای غلبه بر ستم به زنان است.

توسعه‌ی صنعتی قرن ۱۷ و ۱۸ مانند سایر نقاط جهان به صورت بنیادی، روابط درون هسته‌ی اصلی خانواده را تغییر داد، هم‌چنین اثر عمیقی در رشد آگاهی زنان روسی پیرامون شرایطی که سبب استثمار مضاعف آن‌ها می‌شد، داشت. با تثبیت شیوه‌ی تولید سرمایه داری، مدل قدیمی اقتصاد خانوار از بین رفت. این مدل به طور عمده بر مبنای تولید جهت مصرف خانه‌گی تنظیم می‌گشت. زنان به ناچار محکوم به فرسوده‌گی جسمانی بودند. درون خانواده‌ی قدیمی مبتنی بر این شیوه‌ی تولید (اگرچه آن‌ها قطعاً تحت ستم مردان بودند) زنان از محدودیت‌هایی که بر رشد فردی و حتماً موانعی که در حقوق اجتماعی ابتدایی آن‌ها اعمال شده بود، آگاهی نداشتند. زن ابتدا به عنوان دختر و سپس به عنوان همسر و مادر، زنده‌گی خود را در محدوده‌ی خانه سپری می‌کرد و در واقع تنها جامعه‌ای که می‌شناخت کانون خانواده بود. هنگامی که شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری تثبیت و با استفاده از ماشین‌آلات فراگیر شد، تبعیض جنسیتی نیز به صورت موانعی بر سر راه آزادی زنان نمود پیدا کرد. زیرا ماشین‌آلات، شیوه‌ی تولید مستقل (یا خانه‌گی) را از بین بردند و زمینه‌ای فراهم کردند که زنان طبقه‌ی کارگر به دنبال بر عهده گرفتن نقشی بیرون از خانه باشند. زنان شروع

به کسب آگاهی‌ای نمودند که آن‌ها را به سمتِ دفاع از منافع‌شان سوق می‌داد و دریافتند نسبت به مردان موردِ تبعیض واقع می‌شوند. آن‌ها از این واقعیت آگاه شدند که از حقوقِ کمتری نسبت به مردان برخوردارند.

مطالبه‌ی رهاییِ زنان به طورِ تاریخی ابتدا در جنبشِ فمینیستیِ بورژوایی، که منابعِ مالی و فرهنگیِ بیشتری داشتند شکل گرفت. هرچند این جنبش تنها زمانی که این مطالبات توسطِ زنانِ طبقه‌ی کارگر گرفته شد، پنداشت که قدرتِ لازم برای دستیابی به پیروزی را دارد. با این حال زنانِ طبقاتِ بالا، مبارزه برای حقوقِ مدنی را، راهی برای دفاع از موقعیتِ اجتماعیِ خود می‌دیدند. این ضرورتاً هیچ سودی به حالِ زنانِ طبقه‌ی متوسط نداشت.

مارکسیسم مساله‌ی زنان را صرفاً به عنوانِ مساله‌ای جنسیتی نمی‌بیند و ستمِ کارفرمایان را (که در نظامِ سرمایه‌داری وجود دارد) عاملِ اصلی در استثمارِ زنان می‌داند. این استثمارِ سرمایه‌داری به ابقایِ تبعیضِ جنسیتی کمک می‌نماید. در درونِ طبقاتِ اجتماعیِ مختلف، تبعیض علیه زنان وجود دارد؛ هم‌چنین بر اساسِ روش‌ها و اهدافِ مبارزاتِ

زنان، این ضرورت ماهیتی متفاوت می‌یابد. در لحظات مهم هر زن، طبقه‌ی اجتماعی‌ای که به آن تعلق دارد را حمایت می‌کند. زنان طبقه‌ی بورژوا بی‌میل نیستند که از قوانین ضد اتحادیه‌های صنفی (چنانچه در جهت انباشت سرمایه‌شان باشد) حمایت کنند، حتا اگر این قوانین علیه منافع طبقه‌ی کارگر باشد. این بدان معنا نیست که جنبش بورژوایی زنان به دنبال حمایت زنان طبقه‌ی کارگر (اگر آنها به ضرورت انجام این کار پی برند) نباشد؛ بل که نشان می‌دهد که قدرت واقعی در مبارزه برای رهایی زنان، چه از لحاظ سازمان‌دهی و چه تعداد، در زنان طبقه‌ی کارگر نهفته است.

زنان در دوره‌ی سلطنت‌تزارها

همان‌طور که انگلس متذکر می‌شود اولین گروه زنانی که در روسیه نقش فعال و مستقلی را عهده‌دار شدند گروه "چایکوفسکی" بود. گروه چایکوفسکی در اوایل سال ۱۸۷۰ تاسیس شد و در سازمان‌دهی خود از

دانش‌جویانِ پسر و دختر استفاده کرد، این گروه بر اخلاقیات و اصول اخلاقی توافق داشتند، اما ایده‌ئولوژیِ مشترکی نداشتند.

هدفِ گروهِ "چایکوفسکی"، انتشارِ تبلیغاتِ سوسیالیستی در میانِ مردم از طریقِ آگاه نمودنِ آنها از استثماری بود که از آن رنج می‌بردند و تکیه بر امکانِ غلبه بر آن با انقلابی مبتنی بر شورشِ دهقانی. گروه‌هایِ سوسیالیستی که درونِ سازمان‌هایِ سیاسی (این گروه‌ها در آن دوره تشکیل شده بود) کار می‌کردند، بیش‌تر بر مشکلِ بی‌سوادِی و بالا بردنِ سطحِ فرهنگیِ لایه‌هایِ اجتماعیِ موردِ استثمار تاکید داشتند. این مساله سبب شد سخن‌رانی‌هایِ سازمانِ اغلبِ درباره‌ی سرمایه‌داری و استثمارِ طبقاتی و مقالاتِ کم‌هزینه‌ی سیاسی و اقتصادی باشد.

یکی از بزرگ‌ترین کمک‌هایِ گروهِ چایکوفسکی در راهِ مبارزه برایِ رهاییِ زنان، نحوه‌ی مشارکتِ زنان به اندازه‌ی مردان در بحث‌ها و فعالیت‌هایِ سیاسی بود؛ هرچند زنانی که عضوِ این گروه بودند اغلب از گروه‌هایی می‌آمدند که مردها در آن شرکت نداشتند. در بافتِ عقب‌مانده‌ی روسیه‌ی تزاری، زنان در درونِ گروه‌ها، از سلطه‌ی مردانی که به شیوه‌هایِ گوناگون درونِ خانواده و کلا جامعه، تجربه به دست

آورده بودند، می‌ترسیدند. در آن مقطع زنان سوسیالیست را به عنوان تهدیدی برای استقلال مردان معرفی می‌کردند. در این وضعیت تفکیک جنسیتی و بدگمانی نسبت به گروه‌های مختلط نباید باعث تعجب ما شود. این رویکرد چیزی بیش‌تر از یک مرحله‌ی ضروری (در آن بافت فرهنگی معین) برای فرآیند رسیدن به آزادی شخصی زنان نبود. در واقع تفکیک جنسیتی جهت پاسخ‌گویی به نیاز زنان برای افزایش آزادانه‌ی آگاهی‌شان پیرامون شرایطی که در آن استثمار می‌شدند، غلبه بر نداشتن اعتماد به نفس و آماده کردن خود جهت فعالیت سیاسی همراه با مردان بدون احساس انقیاد توسط آنها، به وجود آمد. بعد از این‌که زنان به میزان معینی از استقلال اقتصادی و سیاسی رسیدند و آگاهی طبقاتی یکسانی در مقایسه با مردان به دست آوردند، نیاز به فراتر رفتن از مبارزات شخصی و پذیرش مبارزات گسترده‌ی نهادهای اجتماعی را احساس کردند. پیش‌رفت بسیاری از زنان سیاسی یک الگوی عمومی را دنبال می‌کرد: به دست آوردن استقلال فردی که آنها را به سمت فمینیسم مهجور، در محدودیت‌های بیش‌تر بورژوازی پیشین سوق می‌داد و هم‌زمان آنان را به سمت رادیکالیسم گروه

چایکوفسکی یا دیگر پیش گامان (گروه‌هایی از زن و مرد که برای تبلیغات و تحرکات سوسیالیستی گرد هم آمده بودند) می‌برد.

اکثر گروه‌های دانش‌جویان مانند روزالی جاکسبورگ تحت تاثیر ایده‌ئولوژی باکونینیست (آنارشیت) بودند. آن‌ها ارتباط نزدیکی با حزب "زمین و آزادی" داشتند و شگفت نیست که در آن زمان به سمت "اکثریت دهقانی" متمایل بودند. این گرایش حتا بین کارگران و دانش‌جویان پیش‌رو نیز بود. در گروه‌های دانش‌جویی، زنان آموزش سیاسی می‌دیدند تا فعالیت‌های تبلیغاتی برای دهقانان انجام دهند. در این کشمکش‌ها بود که فهمیدند فقط با از بین رفتن استثمار سرمایه‌داری (که در آن زنان تحت ستم مضاعف در کارخانه و کار در خانه بودند) همراه با مداخله‌ی مستقیم در اجرای دموکراتیک فرآیند تولید و سازمان‌دهی اجتماعی، می‌توانند به رهایی اثربخش زنان دست یابند. زنان فقط از این طریق قادر خواهند بود درباره‌ی خدمات و ساختاری که آن‌ها را از وظایف اختصاصی خانواده رها می‌سازد تصمیم بگیرند و در ایجاد این خدمات و ساختار بکوشند.

این هدفی بود که بسیاری از زنان مسکو را به مشارکتِ مستقیم در تبلیغاتِ کارگری در مجموعه اعتصاباتِ ۱۸۷۵ کشاند. هرچند اغلب سازمان‌دهنده‌گانِ اعتصاب دست‌گیر شدند، حکم‌های سنگینِ زندان گرفتند و در زندان انتظارِ محاکمه‌ی خود را می‌کشیدند. این محاکمه‌ها به "محاکماتِ دهه‌ی ۵۰" یا "محاکمه‌ی زنانِ مسکو" معروف شد و تاثیر زیادی بر افزایشِ آگاهیِ سیاسی نه فقط برایِ زنانِ بر پا کننده‌ی اعتصاب، بل که برایِ سازمانِ زنانِ طبقه‌ی کارگر در آینده داشت. در زیر کراوینسکی روزنامه نگارِ انقلابیِ قرنِ ۱۹، محاکمه را توصیف می‌کند:

« تا قبل از این محاکمه، سوسیالیست‌ها فقط برایِ جوانان شناخته شده بودند. اکنون مردم با شگفتی به چهره‌ی درخشانِ زنانِ جوانی که لبخندِ شیرینِ کودکانه‌ای بر لب داشتند، می‌نگریستند. آن‌ها راهی مکانی بودند که هیچ امید و بازگشتی در آن نبود، زندان مرکزی. این زنان به سمتِ سال‌های طولانیِ انجامِ کارِ سخت می‌رفتند. مردم با خود می‌گفتند: "ما به دورانِ ابتداییِ مسیحیت با چهره‌ی جدید آن بازگشته‌ایم"».

بسیاری از زنانی که به اعتصابات رفته بودند یا با دستگیری‌های "مسکو" هم‌دردی می‌کردند به گروهی تروریستی به نام "نارودنایا ویلا" پیوستند. این گروه با روحیه‌ی قوی از جان گذشته‌گی (با روش‌های بسیار بحث‌انگیز که بعدها به شدت مورد انتقاد خود لنین قرار گرفت) در دفاع از نهضت کارگران و علیه ستم‌تزارها می‌جنگید. در میان این گروه به‌ترین مبارز "ورا فینگر" از اعضای کمیته‌ی اجرایی و فعال سوسیالیستی بود که از سال ۱۸۵۰ همراه با خواهر خود لیدیا (کسی که در محاکمات مسکو بود) شروع به فعالیت نمود.

پس از آن جنبش زنان با گسترش جنبش‌های کارگری (به خصوص در صنعت نساجی در سال‌های ۱۸۷۰ تا ۱۸۸۰، که زنان کارگر بسیاری در آن اشتغال داشتند) در بسیاری اعتصابات خودانگیخته رشد نمود. دست‌آورد این جنبش، قانونی بود که کار زنان و کودکان در شیفت شب را ممنوع می‌کرد. جنبش بعدها با اعتصابات اقتصادی ۱۸۹۴ تا ۱۸۹۶ در پترزبورگ و اعتصاب بزرگ کارگران نساجی در ۱۸۹۶ دنبال شد.

انقلاب ۱۹۰۵ روسیه و جنبش بورژوایی فمینیستی

با انقلاب ۱۹۰۵ چشم‌انداز کلی با مشارکت گسترده‌ی زنان در رخ دادهایی نظیر رویدادی که توسط پدر گاپون رهبری می‌شد تغییری رادیکال کرد. مبارزات برای داشتن حق رای در تمام زمینه‌ها – همان‌گونه که در انتخابات "دوما" زنان حق رای داشتند – منجر به مشارکت توده‌ای زنان شد. مشکلات پایه‌ای در ایجاد ارتباط بین مبارزات علیه ستم بر یک جنس خاص و مبارزات طبقاتی عمومی سبب شد زنان عمدتاً طعمه‌ی جنبش فمینیست بورژوایی شوند. این جنبش بعدها به دلیل این که می‌خواست بین همه‌ی مبارزات زنان از طریق تشکیلات زنان و تمرکز بر مشکلات جهانی جنسیت ارتباط برقرار کند، بسیار منفعل و ارتجاعی شد. انجمن برابری زنان و حزب زنان پیش‌رو کوشید در تبلیغات خود نشان دهد کارفرمایان زن با زنان کارمند و کارگر تفاوتی ندارند چرا که همه زن هستند! هر چند دیری نگذشت که زنان کارگر از این سازمان‌ها فاصله گرفتند و بر خواست‌های

^۱ مجمع شوراها که توسط تزار روسیه ایجاد شده بود. دوما به طور کلی شکلی از نهاد دولتی روسیه بود که در طول سلطنت نیکلاس دوم، آخرین تزار روس تشکیل گشت. مترجم

اتحادیه‌های صنفی به عنوان کارگر تمرکز کردند. متأسفانه جنگ با ژاپن در نواحی روستایی بر فقر عمومی دامن زد اما این عامل نیز سبب ایجاد رادیکالیسم بیش‌تر در زنان دهقان شد چرا که آن‌ها به تنهایی باید بار اصلی جنگ را به دوش می‌کشیدند. این زنان دهقان رهبران مهم مبارزات زنان در سال‌های ۱۹۰۴ تا ۱۹۰۵ شدند.

متأسفانه از نقطه‌نظر سیاسی در سال‌های ۱۹۰۵ تا ۱۹۰۶ ایده‌ی جنبش فمینیست بورژوایی در میان منشویک‌ها، انقلابیان اجتماعی و حتا در بین برخی فعالین بلشویک طرف‌دارانی داشت. در سال ۱۹۰۵ اولین کنفرانس بزرگ زنان در سن پترزبورگ برگزار شد. در این کنفرانس نماینده‌های تعدادی از اپوزیسیون‌ها، طبقه‌ی کارگر در پترزبورگ را فراخواند تا علیه ستم بر زنان کارگر متحد شوند. برای مقابله با این اعمال نفوذ بورژوازی، گروهی از زنان سوسیال دموکرات (بلشویک‌ها و منشویک‌ها) تصمیم گرفتند بخشی از فعالیت‌های تبلیغاتی-سوسیالیستی خود را به مساله‌ی زنان خصوصاً ترویج ایده‌های سوسیالیسم در میان آن‌ها اختصاص دهند. این فعالیت‌ها، کمپینی علیه فمینیست بورژواها را سازمان‌دهی کرد که به سوالات زنان با

رویکردی مارکسیستی پاسخ می‌گفت. آن‌ها هم‌چنین در برخی مشاغل ویژه، بر بخشی از حزب و اتحادیه‌ها فشار آوردند تا مشکلات زنان کارگر را در دستور کار خود قرار دهند.

تفاوت حقیقی بین حقوق سیاسی و مدنی برای زنان و مردان همه‌ی طبقات اجتماعی، مدت‌ها در جنبش سنتی طبقه‌ی کارگر نادیده گرفته می‌شد و این مساله، توجه زنان را به سمت گروه‌های فمینیست بورژوا که بر ستم جنسیتی تمرکز کرده بودند سوق می‌داد. هر چند اقدامات برخی بلشویک‌ها نظیر کولنتای، زمینه‌ای را فراهم نمود تا جنبش زنان سهم زیادی در مبارزات از سال ۱۹۰۷ تا کنون داشته باشد در صورتی که تا قبل از آن رهبران این حزب جلساتی عمومی در مخالفت با فمینیست بورژواها ترتیب می‌دادند. تبلیغ صبورانه و مداوم زنان سوسیالیست در محل کار و جلسات فمینیست‌ها سرانجام به بار نشست.

انجمن همکاری متقابل زنان کارگر (اولین انجمن زنان کارگر) در سال ۱۹۰۷ تشکیل شد. زنان و مردان می‌توانستند به این انجمن بپیوندند اما سِمَت‌های رهبری به زنان اختصاص داده شده بود. ساختار داخلی

انجمن به گونه‌ای طراحی شد که فعالین زن در مبارزات ویژه‌ی ستم بر زنان مستقیماً نقش ایفا کنند. هدف، گسترش دیدگاه سوسیالیسم در میان پرولتاریا و جذب زنان کارگر منفرد به اتحادیه‌های صنفی و حزب سوسیال‌دموکرات بود. آرمان آنها تبدیل شدن به یک واحد سیاسی مستقل، جدا از تشکیلات سنتی کارگری نبود. به‌عکس، انجمن پیشنهاد می‌کرد که زنان به این تشکیلات بپیوندند. بدین ترتیب آنها درها را برای مشارکت زنان در سیاست گشودند. این گروه فقط بر مسائل مربوط به ستم جنسیتی تمرکز نکرد، اما این مسائل را به شرایط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی تعیین کننده پیوند می‌داد. هدف آنها تحریک احساسات گذرا هم‌چون فمینیست‌ها نبود، اما سوسیالیست‌ها این هیجان را نیز بین زنان به وجود آوردند.

انجمن به ویژه ارتباطی نزدیک با کارگران اتحادیه‌ی صنفی منسوجات برقرار کرده بود و در بخش‌های مختلف حزب نماینده داشت. این انجمن در کنفرانس بین‌المللی زنان سوسیالیست که در سال ۱۹۰۷ در اشتوتگارت برگزار شد شرکت کرد. در کنفرانس پیرامون این که کدام خواسته‌ها باید در دستور کار قرار گیرند و چه روش‌هایی برای رسیدن

به آنها باید استفاده شود، بحث شد. کلارا زتکین نیز در کنفرانس شرکت کرد و بیانیه‌ای ارائه داد که احزاب سوسیالیست همه کشورها را به "جنگ برای انتخابات جهانی... در قوهی مقننه و جوامع محلی" فراخواند. زتکین در حالی که درباره‌ی این بیانیه صحبت می‌کرد بر این که حق رای به خودی خود پایان مبارزه نیست بل که صرفاً ابزاری است برای رسیدن به هدف تاکید داشت. از دیدگاه او حق رای به تقویت مبارزه علیه طبقه‌ی حاکم و مالکیت خصوصی بر ابزار تولید (دلیل اصلی ستم جنسیتی) می‌انجامید. مبارزاتی که با شرکت زنان کارگر در انجمن‌های محلی و قانون‌گذار به پیش می‌رود.

این بیانیه به بحث‌ها در درون و بیرون کنفرانس دامن زد چرا که برخی از فعالان دیگر احزاب سوسیالیست (چه زن و چه مرد) نظریه‌هایی در رد این دیدگاه داشتند. به عنوان مثال والی زیپلر درخواست کرده بود گستره‌ی حق رای به انتخابات محلی محدود شود. ویکتور آدلر، رهبر سوسیالیستی استرالیا تقاضا کرد تصمیم‌گیری درباره‌ی "حق رای جهانی زنان" به عنوان فوری‌ترین خواسته‌ی هر حزب بین‌المللی، تلقی نشود.

بعد از ۱۹۰۷ ارتباط بین تشکیلات فمینیست بورژواها با سوسیال دموکرات‌ها بسیار پرتنش شد. هرچند هنگامی که فمینیست بورژواها در سال ۱۹۰۸ تصمیم گرفتند برای کنفرانس به تمام زنان روسیه فراخوان دهند، فعالان سوسیال دموکرات زن، با حمایت زیاد الکساندرا کولنتای، از این مساله به عنوان مزیتی در راستای تبلیغات سوسیالیستی در میان لایه‌های بیشتری از اجتماع بهره بردند. آن‌ها برای این که به عنوان نماینده‌ی اتحادیه‌های صنفی و بخش‌های حزب برای شرکت در کنفرانس انتخاب شوند، جلسات و بحث‌هایی نیمه علنی با افراد ترتیب دادند. علی‌رغم همه‌ی این تلاش‌ها، نماینده‌گان زنان طبقه‌ی کارگر که در کنفرانس شرکت داشتند فقط ۴۵ نفر در مقابل ۷۰۰ فمینیست بورژوا بود. شرکت‌کننده‌گان سوسیال دموکرات از هر فرصتی استفاده می‌کردند تا تفاوت هویت سیاسی خود با فمینیست بورژواها را نمایان سازند. آن‌ها گروهی مجزا در کنفرانس تشکیل دادند و در هر موضوعی بیانیه‌ای انقلابی ارائه می‌نمودند؛ موضوعاتی از قبیل برنامه‌ی کاری، رتبه‌بندی امنیت شغلی، رابطه‌ی زنان با احزاب سیاسی و حق رای زنان. اکثریت نماینده‌گان، همه‌ی بیانیه‌های این گروه انقلابی را رد می‌کردند. فمینیست بورژواها نیاز به مبارزه علیه مالکیت خصوصی ابزار

تولید را به هیچ وجه نپذیرفتند. سرانجام معلوم گشت هر گونه تلاش در جهت اتحاد زنان طبقه‌ی کارگر با فمینیست‌بورژواها غیر ممکن است. شرکت زنان سوسیالیست در این کنفرانس سبب شد بتوانند مرزی واضح بین فمینیست‌بورژواها و جنبش انقلابی سوسیالیستی (جنبشی که به دنبال افزایش آگاهی طبقاتی در میان زنان کارگر بود) بکشند.

حق رای جهانی

دومین کنفرانس بین‌المللی زنان سوسیالیست در سال ۱۹۱۰ در کوپنهاگ برگزار شد و بر مسأله‌ی حق رای زنان تمرکز نمود. در این رابطه کلارا زتکین بیش‌ترین تجربه را طی سال‌ها مبارزه علیه گرایشات بورژوازی که می‌خواستند حق رای را به زنان صاحب‌دارایی محدود کنند، کسب کرده بود. کلارا زتکین توضیح داد که دادن حق رای فقط به زنانی که صاحب‌دارایی هستند سیاست‌های بورژوازی را در مقابله با تقاضای حقوق بیشتر برای کارگران (چه زن و چه مرد) و حمایت از

آنان تقویت می‌کند. به این صورت مبارزه برای رهایی طبقه‌ی کارگر را از پایه ویران خواهد نمود. دادن حق رای به زنان بورژوا به این معنا نیست که مبارزه برای حق رای برای همه‌ی زنان در آینده آسان‌تر خواهد شد. این بدین دلیل است که پرولتاریا و بورژوازی طبقات اجتماعی آنتاگونیستی هستند. دادن یک امتیاز انحصاری به یکی از این طبقات، منافع طبقه‌ی دیگر را از بین می‌برد. زنان و مردان طبقه‌ی بورژوا از استثمار زنان کارگر سود می‌برند، بنابراین هیچ‌گاه از رهایی آنان حمایت نمی‌کنند.

سخنان کلارا زتکین در کنفرانس بین‌المللی سوسیالیست در استوتگارد در سال ۱۹۰۷ در زیر آمده است:

"حق رای به زنان بورژوا کمک می‌کند محدودیت‌هایی که سبب برتری جنس مذکر می‌شود را از میان بردارد، محدودیت‌هایی که مانع رشد فردی و فعالیت زنان است. اما برای زنان کارگر این حق سلاحی است در جنگ برای بشریت تا بر استثمار و قانون طبقاتی غلبه کند. این حق به زنان اجازه می‌دهد مشارکت بیشتری در مبارزه برای پیروزی قدرت سیاسی پرولتاریا -تنها کسانی که جواب‌هایی رادیکال به مسائل زنان

می‌دهند- که هدف‌اش فراتر از نظام سرمایه‌داری و ساختن جامعه‌ی سوسیالیستی است داشته باشند، ... بنابراین زنان کارگر نمی‌توانند بر حمایت زنان بورژوا در مبارزه برای حقوق مدنی حساب کنند. تضادهای طبقاتی مانع اتحاد زنان کارگر با جنبش فمینیست بورژواها می‌شود. اما این بدان معنا نیست که اگر بعدها در مبارزه‌ی جهانی برای حق رای، لازم بود در کنار فمینیست بورژواها بایستند و در نبرد علیه یک دشمن مشترک مبارزه کنند، از این کار سر باز زنند. هرچند زنان کارگر باید از این حقیقت آگاه باشند که حق رای نمی‌تواند تنها از طریق مبارزات زنان بدون تبعیض طبقاتی علیه جنس مذکر به دست آید. این فقط با مبارزه‌ی طبقاتی توسط تمامی استثمارشده‌گان (بدون هرگونه تبعیض جنسیتی) علیه تمامی استثمارکننده‌گان همواره بدون تبعیض جنسیتی به پیروزی می‌انجامد."

تضادهای جنبش حق رای زنان تفاوت‌های طبقاتی را پررنگ‌تر نشان می‌دهد. برخی تضاد جنسیت را موضوع اصلی می‌دیدند. افرادی نیز طرفدار مبارزه برای رهایی طبقه‌ی کارگر به عنوان یک کل بودند.

هرچند این به تنهایی مساله را حل نمی‌کرد اما یک پیش‌شرط لازم برای رهایی زنان بود.

نقش تشکیلات زنان طبقه‌ی کارگر در دورانی که ۱۹۱۷ را ساخت

جنبش سوسیالیستی زنان در شرایط دشواری به سر می‌برد چرا که از یک سو باید پاسخ‌گوی گرایشات بورژوایی می‌بود، از سوی دیگر با بدگمانی برخی از اعضای مرد حزب سوسیال دموکرات خودشان نیز می‌جنگید. فعالین مردی که مستقیماً از تبعیض جنسیتی در رنج نبودند و تمایل داشتند خواسته‌های رفقای زن خود را با خرده بورژوازی رادیکال یکی انگارند. در این دوره چنین مقاومتی در سطح جهانی درون برخی از احزاب سوسیال دموکرات، مانعی بر سر راه ایجاد یک بخش برای جذب زنان کارگر (همان‌گونه که کولنتای پیشنهاد کرده بود) شد.

در آن مقطع زمانی اهمیت ایجاد ساختاری مناسب (با میزان معینی از استقلال سازمانی که رابطه‌ی قوی سیاسی و استراتژیک با حزب داشته

باشد) تا زنان را به پروسه‌ای انقلابی جذب کند درک نمی‌شد. ترس زیادی از امتیاز دادن به سیاست‌های تجزیه‌طلب وجود داشت.

با وجود این مشکلات، ۱۹ مارس ۱۹۱۱ به عنوان اولین روز جهانی زن اعلام شد. با قدردانی از کار رهبر حزب سوسیال دموکرات آلمان، کلارا زتکین، اجتماعات و راهپیمایی‌ها در آلمان با مشارکت ده‌ها هزار نفر از زنان سازمان‌دهی شد. و نیز با تقدیر از کار سامویلو و کولنتای ۸ مارس ۱۹۱۳، روز جهانی زن نیز به موفقیت مشابه‌ای دست یافت.

مقالات بسیاری پیرامون اقداماتی که در میان زنان و درباره‌ی مشکلات ویژه‌ی زنان لازم بود انجام شود، در مطبوعات حزب انتشار یافت. سپس با اصرار لنین نشریه‌ی ویژه‌ای برای زنان طبقه‌ی کارگر به نام "ر/بوتنیستا" (به معنای زنان کارگر) تاسیس شد. اعضای هیأت تحریریه توسط پلیس سرکوب‌گر تزار دستگیر شدند، با این حال اولین شماره‌ی نشریه در سال ۱۹۱۴ منتشر شد. در همان سال کمیته‌ی مرکزی بلشویک کمیته‌ای ویژه برای برگزاری جلسات روز جهانی زن ایجاد کرد. جلسات در کارخانه‌ها و اماکن عمومی برای بحث بر سر مسائل مربوط به ستم بر زنان برگزار می‌شد، به نمایندگان

شرکت‌کننده در بحث و طرح‌های پیشنهادی آن‌ها برای کار در کمیته‌ی جدید رای می‌دادند.

اما این سال، سالی بود که احزاب *انترناسیونالِ دوم* با رای به جنگِ جهانی دوم و پشتیبانی از بورژوازیِ ملی خود در پارلمان، به آرمانِ میلیون‌ها کارگر خیانت کردند. در این زمینه بلشویک‌ها نقشِ مهمی در دفاع از جایگاهِ مطالباتِ انقلابیِ زنان ایفا کردند و توانستند یک مارکسیسمِ جهانی جدید را با پایه‌ای محکم بازسازی کنند.

در این برهه جنگِ امپریالیستی به معنایِ فرستادنِ کارگران به میدانِ جنگ و زنان و کودکان به کارخانه‌ها بود. در پتروگراد بین سال‌های ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۷ زنان یک سومِ کلِ کارگرانِ اجباری را تشکیل می‌دادند. توده‌ی جدیدی از زنانِ کارگر بخشی از ماشینِ بزرگِ تولیدِ سرمایه‌داری شدند. آگاهیِ زنانِ کارگر در کارخانه‌ها افزایش یافت. آن‌ها از نقشی که طبقه‌ی کارگر قادر بود در ساختِ جامعه‌ی جدید ایفا کند آگاه می‌شدند و هرچه بیش‌تر در سازمان‌دهیِ مشاغلِ صنعتی و ساختارِ اتحادیه‌های صنفی درگیر می‌شدند به نقشِ خود اطمینانِ بیش‌تری پیدا می‌کردند.

انقلاب ۱۹۱۷

در طول ۱۹۱۷ اجماع عمومی در ضدیت با جنگ امپریالیستی افزایش یافت و بلشویک‌ها که با شجاعت، جنگ امپریالیستی را از سال ۱۹۱۴ تقبیح می‌کردند قدرت گرفتند. در ۲۳ فوریه دولت تلاش کرد تظاهراتی که به نام جشن روز جهانی زن نامیده می‌شد را متوقف کند. این امر سبب گشت تا با کارگران برخورد شود. به ویژه در کارخانه‌ی پوتیلو در سن پترزبورگ، به تحرک توده‌ای کارگران پایان داد. زنان به خیابان‌ها آمدند و با سربازها صحبت کردند؛ سپس سربازان از شلیک به تظاهرکنندگان امتناع کرده سرنیزه‌های خود را به سوی رژیم سلطنتی تزاری چرخاندند. پس از چند روز تظاهرات، رژیم فاسد تزاری سقوط کرد و انقلاب آغاز شد.

کارگران جوان بسیاری، چه زن و چه مرد به اتحادیه‌های صنفی پیوستند و به دنبال آن به حزب بلشویک گرایش پیدا کردند. از این به بعد آن‌ها تا منبع رنج‌های خود را، نه فقط در کارخانه‌ها بل که در جنگ

امپریالیستی نیز، در هم نشکستند متوقف نشدند. کارگران خشک‌شویی که به عنوان عقب‌مانده‌ترین لایه‌های کارگران در نظر گرفته می‌شدند، اعتصاب کردند و تقاضای ملی کردن خشک‌شویی‌ها، تحت کنترل شهرداری‌های محلی را مطالبه کردند. بلشویک‌ها طبیعتاً این مطالبات را حمایت می‌نمودند، اما منشویک و انقلابیون اجتماعی (SRs) که در این زمان در اکثریت بودند، این مطالبه را بدموقع می‌دانسته و با آن مخالفت کردند.

تبلیغ نشریه‌ی "رابوتنیتسا" بیش‌تر در مرکز کار بلشویک‌ها قرار گرفت. در هیات تحریریه‌ی آن برخی زنان مصمم آزادی‌طلب مانند رفیق کروپسکایا، اینسا آرمند، استال، کولنتای، الیزاروا، کودلی، سامویلوا، نیکولایا و دیگر کارگران زن در سن پترزبورگ بودند. این زنان کاملاً خود را وقف جنبش انقلابی کردند، آن‌ها جلسات را سازمان‌دهی نمودند، توده‌ها را فراخواندند و عموماً بر کار توسعه‌ی انقلاب تمرکز کردند. هر کارخانه نماینده‌ی خود را در هیات تحریریه‌ی رابوتنیتسا و جلسات هفته‌گی دیگر داشت. جلساتی که همه در آن شرکت می‌نمودند و گزارشات ارسالی از مناطق مختلف را بررسی می‌کردند. این نشریه به

عنوانِ ابزاری جهتِ افزایشِ سطحِ آگاهی در اتحادیه‌های صنفی و ساختارهای سیاسی (که هنوز روندِ رشدِ آگاهی‌شان کندتر از آگاهی توده‌ها بود) به دنبالِ درکِ بهتری از نقشِ زنانِ کارگر بود. در مارسِ ۱۹۱۷ بلشویک‌ها دفتری برای ترویجِ کارِ انقلابی بین زنانِ کارگر گشود، اما این پروژه فقط رویِ کاغذ ماند و اقداماتِ اندکی در راستای آن انجام گرفت. هرچند به لطفِ سرسختی و استقامتِ رفقای زن، آن‌ها سرانجام برای شرکت در حزب و فراخوانِ کنگره برای زنانِ کارگر متشکل شدند. در این همایش پیرامونِ بهترین راه برای سازمان‌دهی و شرکتِ زنان در مبارزاتِ انقلابی و ایفای نقشِ آن‌ها بحث شد. در این دوره لنین، مقالاتِ زیادی پیرامونِ نیاز به یافتنِ استراتژیِ جدید و مدل‌های سازمان‌دهی ویژه برای جذبِ زنانِ کارگر به سوسیالیسم نوشت.

کنگره بین سال‌های ۱۹۱۷ تا ۱۹۱۸ توسطِ شوراها سازمان‌دهی شده بود؛ اما اساساً پس از چند روز قدرتِ حزبِ بلشویک بر آن مسلط گشت. بسیاری از زنان، شرکت‌کننده‌گانِ فعالی در این پروسه بودند و این قدرت، تغییراتِ مهمی در جای‌گاهِ آن‌ها ایجاد کرد. پیروزی بر رژیمِ تزاری این امکان را به وجود آورد که شوراهاى نوبنیاد تعدادی از حقوقِ

مدنی‌ای که رژیم سرمایه‌داری در آن دوره نمی‌توانست با آن موافقت کند را اجرا کنند. شرکت زنان کارگر در مدیریت و کنترل کالاها و خدمات از طریق شوراهای، آغاز دوره‌ی رهایی‌راستین زنان بود.

زنان شرقی در سخنرانی‌هایی که در اولین کنفرانس شبه‌نظامیان کمونیست زن روسیه در سال ۱۹۲۱ داشتند به زنان کارگر و دهقان شوروی این‌گونه تبریک می‌گفتند:

"ما برده زاده می‌شدیم و تا زمان مرگ نیز برده بودیم. این زندگی‌ای بود که هزاران و میلیون‌ها زن می‌زیستند و به نظر می‌رسید سرنوشت ابدی‌شان این است که هیچ‌گاه دستی برای شکستن این زنجیرها بلند نمی‌شود. اما در اکتبر ۱۹۱۷ ستاره‌ی سرخی ظهور کرد که تا پیش از آن بی‌سابقه بود و زنان کارگر و دهقان به انقلابی پیوستند که زندگی‌شان را دگرگون نمود. اخبار این اتفاقات دیر به ما رسید و ما را گیج و علاقه‌مند کرد. برای این‌که این اخبار به زنان مشرق‌زمین برسد باید از دیوارها، سدهای آهنین و چادرهای ما می‌گذشتند."

"مدتها ما این اخبار را باور نمی‌کردیم. ملاها با نفرین‌های آسمانی ما را می‌ترساندند و تهدید می‌کردند، پدرها و برادرها هر کاری می‌کردند تا

جلوی ارتباط ما با دنیای بیرون را بگیرند. رفقای زنِ کارگری که از شوروی می‌آمدند به ما اعتماد به نفس دادند و بسیاری از ما به خواسته‌های آنان پاسخ گفتیم، به عنوان مثال آن‌ها به زنان آموختند که چه‌گونه خود را از یوغ برده‌گی برهانند و بیش از این خجالت‌زده یا هراسان نباشند ... ما به توانمندی شما اعتقادی راسخ داریم. می‌دانیم که در آینده هم‌واره مددِ رسانِ ما خواهید بود، از این رو ما زنانِ مشرق زمین به برده‌گی پیشینِ خود در پشتِ درهای بسته و خاموش، زیرِ چادرهای اطاعت و انزوا باز نمی‌گردیم."

با توجه به این‌که در برخی مواقع پرولتاریایِ جوانِ روسی نیاز داشت تواناییِ دفاع از مدلِ جامعه‌ی جدید را در مقابلِ کشورهای سلطه‌جویِ خارجی داشته‌باشد، آموزشِ سیاسیِ اهمیتِ ویژه‌ای یافت. این دلیلی بود که کنگره‌ی زنانِ کارگرِ صنعتی تصمیم گرفت کمیته‌های ویژه‌ای را با حداکثر مشارکتِ زنان ایجاد کند. مسئولیتِ این کمیته‌ها آموزشِ زنان، پیرامونِ این موضوع بود که چه‌گونه از حقوقِ جدیدِ خود استفاده کنند. هم‌چنین دولتِ قدرت‌مندِ بلشویک قوانینِ پیش‌رفته‌ی زیادی را به مرحله‌ی اجرا گذاشت تا حقِ زنان در محلِ کار برایِ مشارکتِ

مستقیم در فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی را تضمین کند و موانع پیشین که در گذشته زنان را پیرو اجتماع و سیاست و زیردست مردان می‌کرد حذف نمود. قوانین جدید بیمه‌ی زایمان و سلامتی پیش‌نهاد و در دسامبر ۱۹۱۷ تصویب شد. به بیمه‌ی عمومی بودجه‌ای اختصاص داده شد تا هیچ‌گونه کاهش دستمزدی برای بیمه در حقوق کارگران صورت نگیرد و زنان کارگر و همسران مردان کارگر از آن سود ببرند.

بعد از پیروزی انقلاب، کولنتای به عنوان کمیساری خدمات اجتماعی در دولت جدید شوروی مشغول به کار شد. این سمت او را قادر ساخت تا برای تصویب قوانین جدیدی که زنان را به عنوان شهروند، با حقوق برابر با مردان به رسمیت می‌شناسد تلاش کند. ۶ هفته بعد از انقلاب، ازدواج مدنی مطرح گشت و یک سال بعد قانون مدنی جدید درباره‌ی ازدواج تصویب شد که موقعیت قانونی برابری بین زن و شوهر لحاظ می‌کرد. تمایز بین کودکان مشروع و نامشروع نیز از بین رفت. روند طلاق ساده‌تر گشت و در صورت توافق دو طرف اجازه‌ی طلاق فورا صادر می‌شد، دسترسی به دادگاهی که برای طلاق توافقی سریع نوبت

می‌داد تسهیل شد و در صورت بی‌کاری هر یک از والدین یا وضعیت نامناسب اقتصادی قیومیت باید تضمین می‌گشت.

در ژانویه ۱۹۱۸ بخش "حمایت از امور مادران و جوانان" به صورت رسمی تاسیس شد. این بخش تضمین کرد که به زنان کارگر باردار و مادرانی که به تازه‌گی زایمان کرده‌اند رسیدگی نماید و اطمینان حاصل کند که این قانون اجرا می‌شود. این قانون بسیار کامل و همه‌جانبه بود؛ به عنوان مثال یک دوره‌ی ۱۶ هفته‌ای بعد و قبل از زایمان را برای مرخصی زنان در نظر می‌گرفت. و ممنوعیت انجام کارهای سنگین را نیز برای زنان باردار لحاظ می‌کرد. این قانون، انتقال یا اخراج زنان باردار و کار شبانه را برای زنان باردار و کسانی که به تازه‌گی زایمان داشتند ممنوع کرد و درمان‌گاه‌های ویژه‌ی زنان و زایمان ایجاد کرد.

همه کمیسیون‌هایی که در کنگره‌ی ۱۹۱۷ بسته شده بودند در این کار مشارکت کرده و مدافع اجرای سریع این اصلاحات شدند. این کمیسیون‌ها متشکل از نماینده‌گان کارگران، سربازان، شوراهای دهقانی و اتحادیه‌های صنفی به همراه متخصصان اجتماعی و اطفال بود. توجه

ویژه به مسائل زنان به خصوص در میان اعضای حزب بلشویک نشان‌دهنده‌ی اهمیت این موضوع در سیاست بود که معتقد بودند نباید بیش از این به رفقای اندک زن که به انزوا کشانده شدند بی‌توجهی شود. وظیفه‌ی اصلی کمیسون، تبلیغ پذیرش اصلاحات در میان همه‌ی مردم بود، مردمی که باید بر تعصبات باقی‌مانده از دوره‌ی ستم سرمایه‌داری فایق می‌آمدند.

اما سال ۱۹۱۸ آغاز حملات به شوروی جدید از طرف قدرت‌های اصلی امپریالیستی و جنگ داخلی بود. این مساله وظیفه‌ی مشخص آماده‌سازی زنان کارگر دوشادوش مردان برای مقابله با حملات امپریالیستی را در الویت قرار داد. سازمان‌دهنده‌گان کنگره‌ی سن پترزبورگ تصمیم گرفتند برای کنفرانس، به زنان کارگر و دهقانان جمهوری شوروی جدید (چه آنان که عضو حزب بودند چه آنان که نبودند) فراخوان دهند. اسوردلو، از طرف کمیته‌ی مرکزی بلشویک‌ها، حمایت خود را از حضور فعالانه و پیشرو در سازمان‌دهی جلسات، جهت انتخاب نماینده‌گان برای حضور در کنفرانس اعلام کرد. از جانب دهقانان حومه‌ی شهر و کارگران کارخانه‌ها و تمام حزب بلشویک

موافقتی صریح و پرشور اعلام شد. سرانجام بیش از هزار نماینده برای شرکت در کنفرانس سازمان‌دهی شدند که با توجه به شرایط سخت مسافرت تعداد زیادی از این نمایندگان - که باید خود را از نقاط مختلف شوروی به سن پترزبورگ می‌رساندند - این آمار، یک موفقیت بزرگ بود.

کنفرانس برای پایه‌ریزی هماهنگی و اتحاد عمل بیش‌تر میان پیش‌روان جنبش (به‌خصوص مناطق انقلابی شهری و مناطق دورافتاده و عقب‌مانده) بسیار مفید بود. بسیاری از زنان به سوسیالیسم روی آوردند و به حزب بلشویک و نیروی نظامی "خواهران سرخ"، برای ضدیت فعالانه با ارتش سفید ملحق شدند. هم‌چنین کمیسیون ویژه، تلاش بزرگی به کار بست و توجه زیادی به سازمان‌دهی ساختارها کرد. ساختارهایی که برای وظایف پیش‌روی آن‌ها ناقص و ناکافی بود. در پاییز ۱۹۱۹ آن‌ها بازسازی شدند و قسمتی رسمی از کمیته‌ی مرکزی به حساب آمدند. "گنوتدل" نامی بود که به این بخش داده شد. ماه‌نامه‌ای به نام "کمونیستسکا" منتشر کردند. شبکه‌ای از شعبه‌های متفاوت، در ارتباط مستقیم با کمیته‌های محلی حزب، شروع به

گسترش و پیشرفت نمود. گنوتدل توسطِ بلشویک‌ها رهبری می‌شد اما ساختارِ حزبی نداشت. گنوتدل توسطِ زنانِ عضو و غیرِ عضو اداره می‌گشت و هدفِ آن‌ها جذبِ زنانِ غیرِ سیاسی به سوسیالیسم و حزب بود.

الکساندرا کولنتای و لنین در موردِ اهدافِ این ساختار خیلی روشن بودند. نقشِ ساختار این بود که زن‌ها را درونِ حزب وارد کند و آن‌ها را مستقیماً در کارِ شوراها و ایالت‌ها شرکت دهد. هم‌چنین هدفِ آن‌ها ارتقای آگاهی درونِ شوراها و اجرای صحیحِ مطالباتِ زنانِ کارگر بود. برای رسیدن به این هدف سازمان‌دهی و اقداماتِ تبلیغاتی ویژه‌ای لازم بود. زیرا مشارکتِ زنان و سیاسی کردنِ آن‌ها به‌خصوص با توجه به ایزوله شدنِ شان درونِ خانواده، کارِ بسیار سختی بود. به‌علاوه گاهی اوقات فشارِ شدیدِ همسران و مخالفتِ والدینی که نمی‌توانستند پیروزیِ رهایی‌بخشِ آنان را تاب بیاورند وجود داشت. بنابراین گنوتدل هرگز به عنوانِ یک سازمانِ جداگانه به حساب نیامد. گنوتدل مبتکرِ مشارکتِ زنان در سیاست بود و آن‌ها را به سمتِ فعالیت در اتحادیه‌ها، احزاب، و شوراها برد.

قسمت دوم

حزب بلشویک زنان را بعد از انقلاب سازمان دهی می کند

کنفرانس ها و کنگره هایی که توسط بلشویک ها از طریق گنتودل (انتهای قسمت اول را ببینید) سازمان دهی شدند، سراسر روسیه گسترش پیدا کردند. چنین رویدادهایی سبب جذب زنان دهقان گشت و منجر به حمایت این زنان و سهم شدن آنان در مبارزات عمومی زنان کارگر گردید. در سال ۱۹۲۰، در دومین کنگره ی انترناسیونال سوم،

راه کارهایی برای بنیان گذاریِ دو سازمانِ ملی و جهانیِ زنانِ بلشویک تصویب شد.

"اعضای زنانِ حزبِ کمونیست، در هر کشورِ مشخص، نباید به صورتِ انجمن‌های جدا از هم سازمان‌دهی شوند بل که باید اعضای کاملِ شاخه‌های محلیِ حزب با حقوق و وظایفِ یک‌سان باشند و در تمامِ بدنه و سطوحِ حزب مشارکت داشته باشند. حزبِ کمونیست باید مقیاس‌های مشخصی اتخاذ و ارگان‌های ویژه‌ای دایر کند، که وظیفه‌ی آن‌ها انجام و هدایتِ مطالباتِ زنان و سازمان‌دهی و آموزشِ آنان است. (ترجمه شده از متنِ ایتالیایی)

مجموعه‌ای از کمیته‌ها برای "تهیجِ زنان" در هر سازمانِ محلی و منطقه‌ای ایجاد شد. مقصودِ این کمیته‌ها، ترویجِ فعالیت‌ها و عضویتِ زنان در حزبِ بلشویک، اتحادیه‌های بازرگانی و سازمان‌های مبارزِ پرولتری بود. وظیفه‌ی آموزشِ نظری و سیاسیِ اعضای حزب به عهده‌ی این کمیته‌ها گذاشته شده بود. هم‌چنین آن‌ها نقشِ ویژه‌ای در بسیج و سازمان‌دهیِ افراد برایِ کنفرانس بازی کردند. هر کمیته متعهد بود در

تماس نزدیک با رهبری حزب کار کند و همه‌ی تحلیل‌ها و تصمیم‌ها مستلزم تصویب رهبر حزب ملی بود.

رهبری ملی، به منظور بالابردن این هم‌کاری، هیاتی از دبیران و کارمندان محلی زنان برقرار کرد که ارتباط منظمی با کمیته‌ها در همه‌ی سطوح داشته باشد.

"در میان هیات ریسه‌ی انترناسیونال، یک هیات دبیران بین المللی زنان شکل گرفت. این هیات از سه تا چهار رفیق زن تشکیل شده بود که یا توسط کنفرانس انترناسیونال زنان کمونیست معرفی شده و یا توسط کنگره‌ی انترناسیونال کمونیست تصویب می‌شدند و یا توسط هیات ریسه معرفی می‌گشتند. هیات دبیره‌ی زنان در توافق با هیات ریسه‌ی انترناسیونال، در چهارچوب تصمیم‌ها و حدودی که برای مجموعه اتخاذ شده، عمل می‌کنند. یک نماینده از این هیات دبیران زن، در همه‌ی جلسات و بررسی‌های هیات ریسه شرکت می‌کند. این نماینده برای مسائل عمومی یک رای شورائی، و برای مسائلی که مشخصا به جنبش زنان مربوط می‌شود یک رای تصمیمی دارد.

"وظایف آن به شرح زیر است:

۱. ارتباط فعال با کمیته‌ی ملی زنان احزاب کمونیستی مختلف و حفظ روابط بین کمیته‌های مجزا.
 ۲. گردآوری موارد مستند و انگیزه‌بخش از فعالیت‌های کمیته‌های ملی مجزا برای رایزنی‌های مقدور
- نیاز به اجتماعی‌شدن کارخانه‌گی و سازمان‌دهی کار خدماتی مانند رستوران‌ها و خشک‌شویی‌ها در راستای منفعت کارگران بسیار محسوس بود. پیشرفت بیش‌تر با قانونی‌شدن سقط جنین در سال ۱۹۲۰ به‌دست آمد. با حمایت محدود جامعه، فقر و بیماری همه‌گیر در کشور، سر پا نگه‌داشتن خانواده برای زنان کارگر، بسیار مشکل بود. بدین ترتیب روسیه به اولین کشوری در جهان تبدیل شد که حق سقط جنین را قانونی اعلام کرد. این قانون به‌تنهایی پایانی بود برای رنج و مرگی که از طریق سقط جنین مخفیانه برای مادر و بچه اتفاق می‌افتاد.

مشکلات حل نشده‌ی بعد از انقلاب روسیه

در سال‌های اول انقلاب، مشکلات زیادی وجود داشت و بلشویک‌ها، برای تحکیم انقلاب در این شرایط دشوار، مجبور به مبارزه در بسیاری

از جبهه‌ها بودند. جنگ جهانی اول، به خودی خود باعث به وجود آمدن بزرگ‌ترین مشکلات در تهیه کالاها شد. سپس جنگ داخلی آغاز گشت و هم‌زمان این جنگ از سوی تجاوز امپریالیست‌ها علیه دولت نوپای شوروی تقویت شد. دولتی که از درون عقب‌افتاده‌گی عمومی تزار روسیه به وجود آمده بود، یک انقلاب موفق در یک یا چند کشور اروپایی، مطمئناً موجب کاهش مصیبت‌هایی می‌شد که مردم روسیه مجبور به تحمل آن بودند. اما متأسفانه ما در این مقاله فرصت نداریم دلایل عدم موفقیت انقلاب جهانی را تحلیل کنیم.^۲

پس ما بررسی این موضوع را به زمان دیگری واگذار می‌کنیم. به هر حال، در حقیقت موج انقلابی انترناسیونالیسم شکست خورده بود و در زمستان سال ۱۹۲۱ روسیه به علت کمبود مواد غذایی و گرسنه‌گی مردم رو به ویرانی بود.

بلشویک‌ها به رهبری لنین این شرایط را به‌خوبی درک و تحلیل کردند و تصمیم گرفتند شروع به نوسازی اقتصاد کنند. سیاست‌سازش با

^۲ برای تجزیه و تحلیل دقیق‌تر در این دوره مراجعه کنید به :

Russia, From revolution to counter-revolution, Part Two: The Rise of Stalinism

قوانین اقتصاد سرمایه‌داری تبیین شد. مناسبات مالکیت خصوصی فقط در حومه‌ی شهر به منظور تسریع گردش کالاها مجاز شمرده شد. این سیاست‌گذاری، سیاست اقتصادی جدید نپ (NEP) نامیده شد و متأسفانه این برنامه سبب شد حرکت به‌سوی رهایی زنان کند شود. اجتماعی کردن کار خانه‌گی به تعویق افتاد و بسیاری از زنان، کار خود را از دست دادند. مهدکودک‌ها و رستوران‌های عمومی به دلیل بازدهی کم برای بورژوازی در حال رشد که با نپ (NEP) پا به عرصه‌ی اقتصاد گذاشته بود جذاب نبود. در دوره‌ی کمونیسم جنگی، خدمات اجتماعی در ایالت‌هایی که در معرض خطر بودند متوقف شده بود اما نپ سبب شد این خدمات در همه‌ی ایالت‌ها کاملاً قطع شوند. این مساله نتیجه‌ی ورشکسته‌گی تشکیلاتی بود که برای سازمان‌دهی اجتماعی کردن کار خانه‌گی ایجاد شده بود. این اجتماعی کردن کار خانه‌گی در مقطعی که فقدان مسکن و خانه به شدت موجود بود سبب ترویج روحیه‌ی کمونیستی شده بود. با شروع برنامه‌ی نپ تعصبات کهن سر برآوردند. تهی‌دستی، زمین حاصل‌خیزی برای رشد تعصبات شد. تعصباتی که در ابتدا محدود بودند اما کم‌کم رو به گسترش نهادند. ظاهراً هیچ ابزاری برای حل همه‌ی این مسائل وجود نداشت.

تروتسکی وضعیت را این گونه شرح می‌دهد:

انقلاب به تلاشی قهرمانانه برای ویران کردن آن چه "کانون خانواده" (رسوم قدیمی، اختناق آور و راکد که در آن زنان طبقات زحمت کش، از کودکی تا مرگ مشغول کار خانه‌گی بودند) نام داشت منجر شد. جای گاه خانواده، طبق برنامه، توسط یک سیستم کامل از مراقبت‌ها و مکان‌های اجتماعی تغییر یافت. مکان‌هایی نظیر خانه‌های زایمان، مهد کودک‌ها، کودکستان‌ها، مدارس، اتاق‌های اجتماعی نهارخوری، رخت‌شورخانه‌های عمومی، ایست‌گاه‌های کمک‌های اولیه، بیمارستان‌ها، آسایش‌گاه‌ها، سازمان‌های ورزشی، تئاترها و غیره به وجود آمد. جذب کامل جنبه‌های مختلف کار خانه‌گی در خانواده‌ها به وسیله نهاد‌های جامعه‌ی سوسیالیستی، متحد شدن همه‌ی نسل‌ها، مسئولیت‌پذیری و حمایت متقابل، برای زنان و در نتیجه برای زن و شوهر، آزادی واقعی از تمام قید و بندهای هزارساله را به ارمغان آورد.

" ثابت شد که الغای خانواده‌ی سنتی با حرکتی آنی غیر ممکن است. نه به خاطر این که میل و اراده‌ی این کار وجود نداشت و نه به خاطر این که خانواده ریشه‌ی پایداری در دل مردان داشت. برعکس! بعد از

یک دوره‌ی کوتاه بدگمانی به دولت و مهدِ کودکان، کودکانِ ستان‌ها، و چنین موسسه‌های دولتی، زنانِ کارگر و سپس دهقانانِ مرفقی قدرِ مزایای بی‌اندازه‌ی مراقبتِ جمعی از کودکان و نیز اجتماعی شدنِ کلِ اقتصادِ خانواده را می‌دانستند. متاسفانه جامعه با فقرِ زیاد و فرهنگِ پایین روبه‌رو بود. منابعِ واقعیِ دولت با طرح‌ها و نیت‌های حزبِ کمونیست هم‌خوانی نداشت. شما نمی‌توانید خانواده را "براندازید"؛ شما مجبور هستید آن را جای‌گزین کنید. آزادیِ واقعیِ زنان بر پایه‌ی یک "خواستِ کلی" متحقق نمی‌شود. تجربه به‌زودی این حقیقتِ تند و تلخ که مارکس هشتاد سال قبل آن را فرموله کرد اثبات می‌کند.

به‌رغمِ تلاش‌های بسیارِ رهبریِ بلشویک برای احیای کمون‌ها (که توسطِ تروتسکی صورت می‌گرفت) بسیاری از روس‌ها کمون‌ها را ترک کردند. در این زمان، با انقلابی که در مرزهای خود محدود بود و انزوای تحمیل شده توسطِ سرمایه‌داریِ بین‌المللی به این انقلاب و سپس فقرِ به‌وجودآمده، جریانِ انقلابی رو به افول رفت، و انقلابِ اقتصادی متوقف شد. بیکاری گسترش یافته بود و پنجاه تا هشتاد درصدِ بیکاران

کارگران زن بودند. در آن زمان این رقم به سقف هشتاد تا نود درصد رسید.

اگرچه بورژوازی توجهی به امکان از بین بردن تن‌فروشی نکرد، ولی بلشویک‌ها عزمی جدی برای ریشه‌کن کردن آن داشتند. اما آن‌ها بیش از این که سبب کاهش این موضوع شوند، باعث گسترش آن شدند. فروش بدن زنان که میراثی از گذشته‌ی سرمایه‌داری بود، در آن زمان به یک عمل کرد اقتصادی برای برخی زنان تبدیل گشت که در آن روابط شخصی با سود تنظیم می‌شد. سرمایه‌داری که تا به حال نیروی کار زنان کارگر را خریداری می‌کرد، حالا متوجه شده که می‌تواند بدن آن‌ها را نیز بخرد. در نظام سرمایه‌داری رابطه‌ی بین پول و مالکیت، اجازه‌ی شکل‌گیری یک رابطه‌ی برابر بین زن و مرد را نمی‌دهد. در بسیاری از ازدواج‌ها زنان در ازای تامین‌شدن در خانه، خدمات جنسی و کار خانه‌گی به هم‌سران خود عرضه می‌کنند. وابسته‌گی زن به مرد میراثی فرهنگی و سنتی دارد. در شرایط دشوار اقتصادی، زنان به پیدا کردن راهی برای برون‌رفت از بحران سوق پیدا می‌کنند. این راه، راه پست تن‌فروشی است. رابطه‌ی نزدیکی بین بحران اقتصادی و رشد

تن‌فروشی وجود دارد. به‌طور تاریخی، با رشد بیکاری بر شمار زنان خیابانی افزوده می‌شود.

سرمایه‌داری با محکوم کردن زنانی که قربانی تن‌فروشی هستند بر این موضوع سرپوش می‌گذارد. و خود در حال ترویج سکس به‌عنوان یک نهاد اقتصادی است. لنین و رزا لوگزامبورگ بر پایه‌ریزی راه حلی برای بازتعریف نقش این زنان تاکید کردند. و معتقد بودند باید آن‌ها را در نقش‌های مولد، اتحادیه‌های صنفی و احزاب کارگری به‌کارگرفت. و علیه علل ریشه‌ای فقر آن‌ها مبارزه نمود. استثمار زنانی که مجبور به فروش تن خود هستند تنها با برانداختن سیستم اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نظام سرمایه‌داری، از بین می‌رود. تنها طبقه‌ای که قابلیت رهبری این پروسه به‌سمت نتیجه‌ای موفقیت‌آمیز را داشت، طبقه‌ی کارگر بود. گرچه طبقه‌ی کارگر برای موفقیت مجبور بود خود را از نفوذ فرهنگی بورژوازی رها کند. این فرهنگ هنوز در بسیاری از کارگران وجود داشت. بنابراین تن‌فروشان می‌خواستند به آزادی خود دست یابند باید در ابتدا از پتانسیل انقلابی خود به عنوان بخشی از طبقه‌ی کارگر آگاه می‌گشتند و بدین‌سان برای از بین بردن تن‌فروشی به

کارگران می‌پیوستند. این امر مستلزم طغیانی علیه منزلتِ پایینِ خود و علیه فرمان‌برداری همه‌جانبه‌ی آن‌ها از قوانینِ اقتصادیِ بازار می‌شد.

هیچ میان‌برِ قانونی که بتواند این پدیده را از بین ببرد وجود ندارد. تن فروش یک جنایت‌کارِ مجرم نیست بل که قربانیِ اجتماع و شرایطِ اقتصادیِ تحمیل‌شده بر او است. در روسیه جامعه‌ای جدید ساخته شد که پتانسیلِ بیدار کردنِ کارگران از انفعالی را داشت که برده‌گیِ سرمایه‌داری ایجاد کرده بود. یک جامعه‌ی جدید می‌توانست (و می‌بایست) بر اساسِ طرح‌های فرهنگیِ جدید ساخته شود که همه‌ی تبعیض‌ها علیه کارگران را از بین ببرد. در عوض، به دلیلِ شرایطِ اقتصادیِ اسفبارِ کشور، بیش از بیست و یک ارتش در مبارزه با جنگِ داخلی علیه اتحادیه‌ی شوروی همه طرف را محاصره کردند، پدیده‌ی غم‌انگیزِ فحشا، این بار در آب و هوای حاصل‌خیزی از ویرانیِ اقتصادی، افزایش پیدا کرد.

"در پاییزِ سالِ گذشته / **یزوستیا** ناگهان خواننده‌گان خود را از بازداشتِ بیش از هزار زن مطلع کرد که مخفیانه خود را در خیابان‌های پایتخت (که پرولترها در آن زندگی می‌کردند) می‌فروختند. اساساً بدونِ این که

هیچ تردیدی داشته باشیم درباره‌ی این که پدیده‌ی تن‌فروشی میراثی از گذشته است، می‌توانیم بگوییم که در این‌جا این تن‌فروشان نیروی تازه‌ای از نسلِ جوان هستند. مطمئناً هیچ فردِ منطقی به این علت که این پدیده قدمتی به اندازه‌ی تمامِ تمدنِ بشری دارد، جای‌گاهِ ویژه‌ای برای این معضل در شوروی در نظر نخواهد گرفت. اما این غیرِ قابلِ توجیه است که در حضورِ پدیده‌ی فحشا، ما از پیروزی‌های سوسیالیسم صحبت کنیم. تجدیدِ روابطِ پولی که بعد از آن صورت گرفت و لغوِ همه‌ی جیره‌بندی‌هایی که مستقیماً توسطِ دولت صورت می‌گرفت، ناچاراً منجر به افزایشِ فحشا و هم‌چنین افزایشِ تعدادِ کودکانِ بی‌خانمان شد. هر کجا که صاحبانِ امتیازاتِ ویژه‌ای وجود دارد، چهره‌های منفور نیز موجود است.

انحطاطِ استالینسم

اتحادِ جماهیرِ شوروی تلاشِ بی‌نقصی برایِ رهاییِ زنان کرد. این تلاشِ نیازی ضروری بود برای این که توده به‌طورِ مستقیم در مدیریتِ قدرتِ ایالتی درگیر شود. دولتِ کارگریِ جدید تنها در صورتی که کارگران

اقتصاد را کنترل می کردند می توانست از منافع انقلابی کارگران دفاع کند. سیاست بلشویکی برای زنان شامل یک سیاست گذاری گسترده تر، در بهبود آموزش فرهنگی و باسواد کردن توده های شوروی و آماده سازی آنها بود. تا برای وظایفی که تاریخ بر عهده ی آنها گذاشته بود آماده شوند. به علاوه، به خاطر فقر و بدبختی و سطح فرهنگی بسیار پایینی که وجود داشت، بلشویک ها مجبور بودند به طبقات دیگری تکیه کنند تا بتوانند ماشین آلات دولتی را به حرکت درآورند. لنین و یاران اش دریافتند که این یک جنگ علیه زمان و تاریخ است، برای زندگی یا مرگ انقلاب. حقیقت این بود که پرولتاریای روسیه به تنهایی برای کنترل دولت عقب مانده و ناتوان بود. این که طبقه ی کارگر روسیه سطح فرهنگ خود را رشد دهد موضوعی بسیار حیاتی بود. و موضوع مهم و حیاتی دیگر این بود که انقلاب بتواند در سطح بین المللی گسترش یابد. اگر این نبرد به شکست منجر شود پس انقلاب در روسیه شکست خورده است.

در این وضعیت، مرگ لنین در ۱۹۲۴، روند بوروکراتیزه ای را تسریع بخشید که از قبل در رهبری شوروی و بدنه ی حزب مشاهده می گشت.

همه‌ی سطوح عالی توسط استالین رهبری می‌شدند. کسی که هدف اصلی‌اش حفظ امتیازات بود، از چشم‌انداز انقلاب جهانی دست شسته و اکنون طلایه‌دار انقلاب بود. خشک‌سالی و جنگ داخلی ضربه‌های زیادی به به‌ترین مهره‌های پرولتاریا وارد نمود و حضورشان در شوراهای کاهش پیدا کرده بود. افرادی که سابقاً نقش‌های فرعی داشتند اکنون به سمت‌های عالی راه یافته بودند. استالین در آغاز از سیاست NEP حمایت کرد و آزادی سیاسی و اقتصادی به افراد درگیر در این برنامه داد. در واقع اجرای نپ با اعطای امتیاز انحصاری لازم به سرمایه‌داری برای نجات انقلاب امکان‌پذیر شده بود. این سیاست به‌عنوان اقدامی موقت در نظر گرفته شد. درحالی‌که در غرب همه‌گان انتظار موفقیت انقلاب را داشتند اما این برنامه را یک عقب‌نشینی دانستند زیرا دولت کارگری را از عناصر اقتصاد بازار می‌دانستند. از سال ۱۹۲۲ زمانی که نپ معرفی شده بود تعداد خانه‌های مسکونی و کودکان‌ستان‌ها رو به کاهش رفت تا این‌که به سرعت به وضعیت نامعقول ۹,۳ مکان به ازای هر ۱۰۰۰ زن رسید. مقالات زیادی در روزنامه‌ها به ویژه در "کمونیست‌کا" منتشر شد که ترس کارگران خدمات عمومی را در مورد آینده‌ی نامطمئن کاری خود تصدیق می‌کرد.

با چرخش استالین به سمت صنعتی سازی اجباری بعد از سال ۱۹۲۹ بیکاری کاهش یافت. اپوزیسیون چپ به رهبری تروتسکی طرح صنعتی سازی استالین را یک ریسک بزرگ قلمداد می کرد که بدون در نظر گرفتن پیشینه ی اقتصاد روسیه طراحی شده است. اقتصاد روسیه در آن زمان هم چنان مبتنی بر کشاورزی بود. با این وجود صنعتی سازی گسترده و متحورانه با سرعتی زیاد اجرا شد. در سال ۱۹۲۹ بیکاری ۱,۷۴ میلیون بود که به ۱,۸ میلیون در آوریل ۱۹۳۰ رسید و در اکتبر ۱۹۳۰ به سی صد و سی هزار نفر کاهش یافت. تمام این ها بدون در نظر گرفتن خدمات اجتماعی مناسبی بود که بار ساعت های طولانی کار و کار خانه گی را سبک می کرد. استالین برای صنعتی کردن شوروی هر چیزی را قربانی می نمود تا نشان دهد مدل به اصطلاح سوسیالیسم واقعی در روسیه اجرا می شود و می خواست برتری خود را به نمایش گذارد. منابع مادی و انسانی در ساختن روسیه ی صنعتی متمرکز شدند اما این تمرکز بدون ایجاد زیرساخت های آموزشی و اجتماعی ایجاد گشت. زیرساخت هایی که باعث می شد به کیفیت تولید همانند کمیت آن اهمیت داده شود. برنامه ی صنعتی سازی بر صنایع سنگین تمرکز یافت و زنان بسیار کمی در آن مشغول به کار بودند. در این زمان زنان

عمدتاً در صنایع سنگین یا انجام کار خانه‌گی اشتغال داشتند. جنودتدیل تنها موسسه‌ای که در آن زمان می‌توانست شرایط را بهبود بخشد از بین رفته بود و بی‌فایده تلقی می‌شد. در واقع این نهاد باعث بسیاری از دست‌آوردهای بزرگ برای زنان طبقه‌ی کارگر بوده است. این موسسه پخش روزنامه‌ی زنان را افزایش داد به‌طوری‌که در سال ۱۹۲۷ حداقل ۱۸ روزنامه با تیراژی بالای ۴۰۰۰۰۰ توزیع می‌شد. کار این موسسه سازمان‌دهی آموزش سیاسی بود که سبب مشارکت ۲,۵ میلیونی زنان در سال ۱۹۲۹ شد. به‌علاوه نقشی کلیدی در افزایش تعداد نماینده‌گان زنِ شورا و زنانی که به حزب بلشویک پیوسته بودند داشت. انجام وظیفه برای جنودتدیل به‌ویژه در شرق بسیار دشوار می‌نمود. موسسه کارهای بزرگی در یاری زنان برای آزادی از ستم حجاب و انزوایی که در خانه به آن دچار بودند انجام داد. این کارها ساده نبود، در موارد بسیاری زنان جوان بهای گزافی بابت آن می‌پرداختند و صرفاً برای شرکت در جلسات انجمن‌های زنان مورد ضرب و شتم قرار می‌گرفتند. در سال ۱۹۲۸ در ازبکستان ۲۰۳ مورد قتل زنان توسط پدران، شوهران یا برادران‌شان گزارش شد. دلیل قتل شرکت زنان در مبارزه برای رهایی زنان بود.

برای تضمین آزادی عمل بیش تر در استخدام زنان در مشاغل صنعتی سنگین لازم بود که موسسه جنودل از میان برداشته شود. آن‌ها اعلام کردند که اکنون به رهایی زنان دست یافته‌ایم و موسسه را تعطیل کردند. اکنون قسمت‌های مخصوصی از طرح‌های صنعتی به زنان کارگر اختصاص یافت اما حداقل خدمات اجتماعی برای آنان در نظر گرفته شد. در موارد بسیاری، تقسیم کار تاریخی بر مبنای جنسیت دوباره آشکار گشت. به عنوان مثال تعداد وعده‌های عصرانه‌ای که توسط رستوران‌های دولتی برای کارگران مهیا می‌شد شاید می‌توانست فقط پاسخ‌گوی ۷۰۰۰۰ نفر باشد و زنان ۳ میلیون کارگر دیگر مجبور بودند غذا درست کنند. در لنینگراد، جایی که ۷۴۰۰۰ زن کار بیرون از خانه را آغاز نمودند تنها یک شیرخوارگاه تاسیس گشت.

تلاش در جهت آموزش زنان بی‌معنا شد و آن‌ها مجبور بودند سخنرانی‌ها را برای انجام کار خانه ترک کنند. زنانی که در اولین برنامه‌ی پنج‌ساله وارد بازار کار شدند اکثراً در نازل‌ترین مراتب کاری اشتغال یافتند. در سال ۱۹۲۳ در لنینگراد ۵۸,۶ درصد زنان پایین‌ترین سطوح نیروی کار واجد شرایط را تشکیل می‌دادند؛ در مسکو نیز این

رقم به ۷۰ درصد می‌رسید و در مناطقِ دور افتاده‌تر درصدهای بالاتری وجود داشت.

اکنون با توجه به شرایطِ اضطراری، تعدادِ زنانِ کارگر افزایش می‌یافت اما این زنان بدونِ گذارندنِ کارآموزی‌های لازم که بهبودِ کیفیتِ محصول را تضمین می‌کرد واردِ بازار کار شدند. حزبِ بلشویکِ لنین و تروتسکی خود را متعهد به ریشه‌کن نمودنِ استثمارِ مضاعفِ زنان در جامعه و خانواده کرده بود. بوروکراسیِ استالین با سیاست‌گذاری‌هایش اکنون به راه دیگری می‌رفت و تنها برخی جنبه‌های استثمار را برجسته می‌کرد. مسئولینِ جدیدِ شوراها که در این زمان از توده‌ها جدا شده و مستقل از مردم عمل می‌کردند دریافتند که لازم است کنترلِ شدیدتری بر جامعه داشته باشند. آن‌ها دریافتند که مدلِ بورژواییِ خانواده برای رسیدن به این هدف بسیار مفید است. مدلِ بورژوایی، طبقه‌ی کارگر را به واحدهای خانوادگیِ مخصوص به خود تقسیم می‌کند و آن‌چه را که دولت اکنون قادر به انجام‌اش نیست در آن می‌جوید. خانواده جایی بود که کارگر مجبور می‌شد مشکلاتِ اقتصادیِ خود را با اقداماتی مثلِ کاهشِ بودجه‌ی خانواده، برده‌گیِ زن و بچه‌ها،

منزوی کردن آنها در واحد خانواده و ممانعت از مشارکتشان در فعالیت‌های سیاسی حل کند. بنابراین مدل خانواده‌ی بورژوازی ابزاری در جهت جلوگیری از مخالفت در برابر بوروکراسی شد.

"این عقب‌نشینی نه تنها به شیوه‌ی زشت و ریاکارانه‌ای خود را نشان می‌دهد بل که مسلماً از مطالبات ضروری اقتصاد آهنین هم فراتر می‌رود. یکی از دلایل بازگشت به این گونه اشکال بورژوازی، مانند پرداخت نفقه، نیاز طبقه‌ی حاکم به عمیق کردن قوانین بورژوازی است. در حال حاضر بدون شک قانع‌کننده‌ترین انگیزه‌ای که پشت پرستش خانواده می‌باشد، نیاز بوروکراسی به روابط سلسه مراتبی ثابت و هم‌چنین (نیاز بوروکراسی) نظم بخشیدن به زنده‌گی ۴۰ میلیون جوان است. جوانانی که نقطه‌ی اتکایی برای این قدرت و نظم باشند و از آن حمایت کنند."

"اکنون بوروکراسی استالینی شروع به حذف تمام قوانینی کرده است که در ابتدا توسط بلشویک‌ها معرفی شد و به زن و مرد اجازه می‌داد درک کاملی از توانایی‌های بالقوه‌ی خود داشته باشند. هم‌جنس‌گرایی و تن‌فروشی در ۱۹۳۴ جرائم جنایی اعلام شدند و مجازات حداقل ۸ سال

زندان برای آن تعیین گشت. در ۱۹۳۶ سقط جنین غیرقانونی اعلام و طلاق گرفتن برای کارگران معمولی سخت و بسیار پرهزینه شد.

«با آشکار گشتن کمبودها برای ارائه‌ی خدمات به زنانی که مجبور به سقط جنین با کمک‌های پزشکی لازم و مراعات اصول بهداشتی هستند، دولت مجبور شد تغییر روش هوش‌مندانه‌ای انجام دهد و به سمت غیرقانونی کردن سقط جنین برود. یکی از اعضای عالی‌رتبه‌ی دادگاه شوروی، سولتز، که یک متخصص در مسائل مربوط به ازدواج است می‌گوید اساس محدودیت‌های آینده برای سقط جنین این است که جامعه‌ی سوسیالیستی‌ای که در آن بیکاری مطلقاً وجود ندارد و ... و، یک زن هیچ حقی ندارد که "لذت‌های مادری" را نپذیرد».

به نظر می‌رسد این آقایان کاملاً فراموش کرده‌اند که سوسیالیسم برای از بین بردن علت‌هایی بود که زنان را مجبور به سقط جنین می‌نمود نه این‌که به یاری دخالت‌گری پلیس ملعون در آنچه مربوط به خصوصی‌ترین حوزه‌ی زندگی یک زن است، آن‌ها را به اجبار به سمت "لذت‌های مادری" سوق دهد.

بوروکراسی حالا سیلِ مطبوعاتی را با تبلیغاتی در ستایش ازدواج، زیباییِ بچه‌زایی و خانواده آغاز کرده بود و اخلاقی کمونیستی را تبلیغ می‌کرد که صرفاً در تقابل با "عشقِ آزاد" در بورژوازی بود. در سال ۱۹۴۵ "قانونِ ازدواجِ عرفی" دیگر به صورتِ قانونی به رسمیت شناخته نشد، درحالی‌که این نوع ازدواج قبل از دهه‌ی ۲۰ نیز به‌عنوانِ یک عملِ قانونی رسمیت داشت. آگاهیِ درباره‌ی برابریِ دو جنس در این دوره به شدت ناقص و سانسور شده بود.

پیروزی‌های پیاپی اتحادِ جماهیرِ شوروی بر نازی‌ها در جنگِ جهانی دوم ثباتِ بیش‌تری را برای دولتِ شوروی تضمین می‌کرد. با وجودِ سرطانِ بوروکراسی که جامعه‌ی شوروی از آن در رنج بود برنامه‌ی اقتصادی توسعه‌ی شگفت‌آوری را موجب شد که در اقتصادِ بازار قابلِ تصور نبود. این رشدِ اقتصادی به سیستمِ این امکان را داد که میزانِ مشخصی از حمایتِ توده‌ها را به‌دست آورد. همه‌ی تلاش‌های بی‌شمارِ حزبِ بلشویک برای دخالتِ مستقیمِ توده در حزب و کارِ شوراها، اکنون از حافظه‌ها پاک گشته بود.

با وجود نقش ارتجاعی بوروکراسی استالین، به خاطر برنامه‌ی اقتصادی که انقلاب اکتبر معرفی نمود، زنان شروع به ایفای نقش‌های مهم‌تری در جامعه کردند. در دهه‌ی ۶۰ و ۷۰ تعداد زنانی که در اتحاد جماهیر شوروی تحصیلات دانشگاهی داشتند تنها از ۳ کشور فرانسه، فنلاند و ایالات متحده بیش‌تر بود. قوانینی که تصویب شد شرایط زنان را بهبود بخشید. کار در معادن و شب‌کاری برای زنان ممنوع شد. بین سال‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۱ تعداد کلاس‌های پیش‌دبستانی از یک و نیم میلیون نفر به بیش از ۵ میلیون نفر افزایش یافت. این تغییرات به منظور تشویق و دادن فرصت به زنان برای اشتغال خارج از خانه بود. طبق آمار، در سال ۱۹۷۱ تعداد زنان در رشته‌های پیراپزشکی و مدارس دولتی ۷۵ درصد نیروی کار بود در حالی که ۹۰ درصد کتاب‌دارها زن بودند. بهبود بهداشت عمومی از طریق خدمات بهداشت ملی رایگان امید به زندگی را در زنان افزایش داد به گونه‌ای که از میزان اندک ۳۰ سال در ۱۹۲۷ به ۷۴ سال در ۱۹۷۰ افزایش پیدا کرد. مرگ و میر کودکان نیز ۹۰ درصد کاهش یافت. این نتایج مزایای اقتصاد برنامه‌ریزی‌شده را نشان می‌دهد. اگرچه پیشرفت‌هایی در استانداردهای زندگی کشورهای غربی در همین دوره صورت گرفت اما مقایسه‌ی آن با تغییرات کلانی که در

اتحاد جماهیر شوروی رخ داد غیرممکن است؛ به ویژه ما باید در نظر بگیریم که کشورهای غربی از سطح اقتصادی بالاتری کار خود را آغاز نمودند. در دوره‌ای به علت تسلیم شدن کامل در برابر قوانین اقتصاد بازار، همه‌ی مزایای ناشی از رشد اقتصادی به تدریج از بین رفت، به ناچار همه‌ی دست‌آوردهای گذشته رها شده و جامعه به بربریت سرمایه‌داری بازگشت. ما این‌جا نقل قولی از کتاب تد گرانت درباره‌ی روسیه می‌آوریم:

«حرکت به سمت سرمایه‌داری به سرعت دست‌آوردهای گذشته را معکوس ساخت، زنان را تحت نام ریاکارانه‌ی "خانواده" به موقعیت برده‌گانی فرومایه به عقب بازگرداند. بزرگ‌ترین بخش بحران باری است که بر دوش زنان گذارده شد. زنان با اجتناب دولت از پرداخت مزایای اجتماعی مثل مزایای بچه‌داری و زایمان در واقع غارت شدند. با توجه به این واقعیت که در چند سال پیش زنان ۵۱ درصد از نیروی کار را تشکیل می‌دادند و ۹۰ درصد زنان شاغل بودند؛ رشد بیکاری به این معنا است که بیش از ۷۰ درصد کارگران بیکار روسی زنان هستند. در برخی مناطق این رقم به ۹۰ درصد می‌رسد.

اضمحلال خدمات اجتماعی و افزایش بیکاری به معنای این است که همه‌ی منافع اقتصاد برنامه‌ریزی‌شده برای زنان به گونه‌ای نظام‌مند از بین رفته بود.

در رژیم گذشته دست‌مزد زنان ۷۰ درصد دست‌مزد مردان بود که این رقم اکنون به ۴۰ درصد رسیده بود. گرداندن خانواده در ازای دریافت حقوق که در اتحاد جماهیر شوروی قبلی دشوار می‌نمود، اکنون با افزایش بسیار زیاد فقر کاملاً غیرممکن بود. بنابراین زنان قربانی اصلی این رژیم ارتجاعی هستند».

سخنان مارکس و انگلس در کتاب "خانواده‌ی مقدس" تا پیش از این صحت خود را بدین‌گونه اثبات نکرده بود:

«تغییرات یک دوره‌ی تاریخی هم‌واره می‌تواند با پیش‌روی زنان به سوی آزادی تعیین شود، زیرا در این‌جا، رابطه‌ی زن و مرد، ضعیف با قوی، غلبه‌ی ذات‌انسانی بر خوی حیوانی آشکارتر است. رهایی زنان معیار آزادی جامعه است».

بدترشدن وضعیت زنان در سرمایه‌داری، نیاز به ادامه‌ی مبارزه برای سرنگون کردن این سیستم اقتصادی و اجتماعی را نه فقط در یک کشور

بل که در سراسر جهان نشان می‌دهد. اکنون سرمایه‌داری جامعه را به عقب می‌راند و مستقیماً مسئول ظهور عناصر بربریت در جامعه است. در حال حاضر گذار به جامعه‌ی سوسیالیستی تنها راه حل است.

۱۸ جولای ۲۰۰۲



انتشارات پروسه
۱۳۹۱